

«...آنکه چون عالیجاه مجدت و نجدت پناه، و فراست و فطانت دستگاه، اخلاص و ارادت آگاه، مقرب‌الحضرة‌العلیه، عبدالله‌خان معمارباشی در بدایت امر و اوایل حال، در دربار خاقان مرحوم مغفور طاب‌ثراه، و جعل‌الجنة‌سواء، مصدر خدمات بوده و در سلک نقاشان نقاشخانه همایون سلطانی به اقتضای قابلیت ذاتی و استعداد جبلی، نوعی تربیت یافت که در اندک مدت، وحید عصر و سرآمد اقران و امثال آمد، به حکم این لیاقت و قابلیت، و بر حسب اسر همایون سلطانی، در نقاشخانه اقدس به لقب باشیگری ملقب، و به خطاب خانی مخاطب گردید؛ و چند گاه، که در صنایع مزبوره اهتمامات بسوفوره و مساعی مشکوره به‌ظهور رسانید، محاسن کساردانی و استادی او در نقاشی و طراحی بیوتات، معاینه و شهود شد، به‌منصب باشیگری معماران و پیشه‌وران و سایر ادبای حرف و صنایع، بیوتات خاصه سرافرازی یافت، تا اکنون که بدو طلوع دولت سرکار اقدس همایون ماست، در آستان دولت علیه مصدر خدمات کلیه گردید.

مانیز نظر به مراتب شایستگی عالیجاه مشارالیه، او را مشمول عواطف خسروانه و عنایت بیکرانة شاهی فرموده در هذه‌السنه یوننت‌ئیل سعادت دلیل، مناصب مزبوره را کما فی‌السابق بر عالیجاه مشارالیه مخصوص و مفوض فرمودیم که در نهایت اطمینان و دلگرمی، به‌تعمیر عمارات خارج شهر، از قصر قاجار و اساسزاده قاسم و قلعهک و ارغوانیه و نگارستان و دلگشا و لاله‌زار و بهارستان و باغات و عمارات داخل شهر و خانهای ضبیطی محلات دارالخلافه، مشغول بوده، حسن دقت خود را ظاهر سازد.

مقرر آنکه افراد و اشرف و اعیان نقاشان و معماران و مهندسان، و مینا کاران و نجاران و حجاران و فخاران و شیشه‌بران و حدادان و سرایداران و باغبانان و مقنیان و شماعان، عالیجاه مشارالیه را کما فی‌السابق «باشی» بالاستقلال خود دانسته، از سخن و سواپدید او تجاوز نمایند. عالیجاهان مجدت همراهان مقرب‌الخاقان، مستوفیان عظام، و عالیجاهان کتاب دفاتر خلود، شرح منشور همایون مبارک را ثبت نمایند و در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۲۵۵ با مهر محمد شاه غازی»<sup>۲</sup>.

کنت دوگوبینوسی‌نویسد: «بعد از میرزاها، یکی از بزرگترین طبقات شهرنشین ایران کسبه هستند که نزد مردم خیلی احترام دارند. کسبه ایرانی مردمانی درستکار و امین می‌باشند، و من در طول مدت اقامت خود در ایران، از هیچیک از آنها تقلب ندیدم. یکی از علل درستکاری کسبه ایران این است که برخلاف سیرزاهای، سر نوشتشان وابسته به تصادف نیست بلکه زندگی ثابت و مطمئن دادند. کسبه ایرانی غالباً پسر بعد از پدر، شغل آباء و اجدادی را قبول می‌نمایند، و هر کاسبی که

پیشه‌وران و بازاریان  
در عهد قاجاریه

۱. سر جان ملک، تاریخ ایران، ۱۲ ج، ص ۱۶۰ (به اختصار).

۲. راهنمای کتاب، فروردین ۵۳، ص ۱۷۹، به بعد.

می‌سپرد قطعاً برای فرزند خود سرمایه باقی می‌گذارد، و کم اتفاق می‌افتد که فرزند کاسب ثروت موروثی را به باد بدهد، بلکه غالباً چیزی هم بر آن افزوده و برای پسر خود باقی می‌گذارد. زندگی این طبقه همواره آرام و بدون سروصداست، و خودشان مردمانی میان‌رو و بدون هوی و هوس و قانع هستند... و سعی می‌کنند هرگز لطمه‌ای به حسن شهرت آنها نخورد. به این طریق، همواره مقدار زیادی سرمایه، در دست کسبه ایرانی و بازرگانان این کشور هست. گاه بازرگانان به دولت پول قرض می‌دهند، ولی تا وثیقه در بین نباشد، بازرگانان حاضر نیستند سرمایه را که متعلق به خودشان نیست بلکه به مردم تعاق دارد، در خطر بیندازند. این وثیقه‌ها بر چند نوع است؛ گاهی از اوقات دولت برای دریافت پول، مالیات فلان شهر و یا فلان ولایت را به وثیقه می‌گذارد، و زمانی عواید گمرک و یا جواهر سلطنتی را وثیقه می‌دهند.

تجار ایرانی با رعایت بنیة اقتصادی و بازرگانی ایران، خیلی ثروتمند هستند. علت این امر این است که بازرگانان ایرانی مالیات بر درآمد نمی‌پردازند، و از صدها عوارض دیگر معاف هستند، و تنها کرایه دکان یا حجره را می‌پردازند که در سال بیش از ۶ تومان کرایه ندارد.<sup>۱</sup> اخلاق بازرسانان: کنت دوگوبینو از طبقه بازرگانان و کسبه ایرانی به تئکی یاد می‌کند و می‌نویسد که این طبقه اجتماعی، مردمی راستگروا مین هستند، و نسبت به هم اعتماد دارند، چنانکه «یک روز در تهران بازرگانی را دیدم که به پول فرانسه هجده هزار فرانک طلا، به بازرگان دیگر داد. همین که دیگری قبض نوشته به بازرگان اول تسلیم نمود طلبکار خشمگین شده قبض را پاره کرد و گفت: حاجی آقا مگر شما آدم غیر امینی هستید که به من قبض می‌دهید. یک سرتبه دیگر هم هنگامی که در تهران بودم، یکی از بازرگانان همدان، که به هیچ وجه او را نمی‌شناختم و حتی اسم او را نشنیده بودم، مبلغ پنجهزار فرانک از سکه‌های قدیم ایران بوسیله یک چهارپادار برای من فرستاد و بعد معلوم شد که حتی از چهارپادار حامل سکه‌ها هم رسید نگرفته، و این موضوع نشان می‌دهد که اعتماد زیادی به امانت من و چهارپادار، داشته، و چون تا خود ایشان امین نباشد دیگری را امین نمی‌داند، معلوم می‌شود که این بازرگان خیلی امین بوده است.

کسبه ایرانی به اصناف مختلف تقسیم می‌شوند، و هر صنفی دارای مجمع و رئیس می‌باشد، و در سواق معینی، مجمع اصناف تشکیل می‌گردد و در خصوص مسائل مربوط به کسب خود، تبادل نظر می‌نماید.<sup>۲</sup>

واتسن که در عهد ناصرالدین شاه به ایران آمده است، در مورد وضع طبقات زحمتکش طبقات محروم و زحمتکش ایران، چنین می‌نویسد: «وضع طبقه کارگر در ایالات مختلف فرق می‌کند. سن وضع آنها را در نواحی نزدیک تهران شرح می‌دهم. کشاورز یا کارگر تقریباً هر قسم شغلی را به عهده می‌گیرد؛ در شهر بصورت عمده، برای گل‌سازی، یا حمل آجر (برای کمک به بنا)، یا بعنوان باغبان، و یا به نام عمده سز دور در سزعه آماده خدمت است. ساعت کارش از طلوع تا غروب آفتاب



همه روزه به استثنای جمعه است که بطور کلی روز استراحت محسوب می‌شود. در حدود ساعت ده، نیم ساعت فرصت برای خوردن ناشتایی دارد، و مدت کوتاهی برای خوردن ناهار و ادای نماز به‌وی فرصت می‌دهند. معمولاً تنبل‌وار، کار می‌کنند، و لازم است کسی ناظر کارش باشد. برای هر روزکار در تهران، مزدی معادل پنج و نیم تا یازده پنس (معادل یازده شاهی تا یک‌قران) بسته به فصول سال دریافت می‌دارد، و در دهات، بطور کلی، بیشتر از تهران مزد می‌گیرد. در زمستان غالباً بیکار است، و در بهار، مزد کمی نصیبش می‌شود، ولی با پیش‌آمد تابستان، طالبان کار او زیاد می‌شوند، و در پاییز میزان مزدش به حد اکثر می‌رسد. از سبلی که روزانه به دست می‌آورد، معمولاً نصف یا سه‌چهارمیش را به صبحانه و شام و پوشاک اختصاص می‌دهد، و باقی را اگر خرج دیگری نداشته باشد، برای زمستان پس‌انداز می‌کند، و یا برای زنش می‌فرستد. کارگر ایرانی بطور کلی سردی عیالوار است. اگر ناچار باشد برای کاریابی از دهکده زادگاه خود به جای دوری برود، معمولاً زنش را همراه نمی‌برد. اگر زن او صاحب فرزندان باشد، برای کار از خانه بیرون نمی‌رود، ولی اگر بی‌اولاد باشد، غالباً در خانه یکی از اعیان خستکار می‌شود. زن کارگر ایرانی با آنکه بندرت در سزرعه به کار می‌پردازد، تا حدودی قادر است در تحصیل نان خانواده به شوهر خود کمک برساند؛ می‌تواند به دوخت و دوز لباس، وصله کردن، یا شستن آن پردازد، و می‌تواند وقت بیکاری را برای بافتن پارچه کتانی یا به طرق متعدد دیگر صرف کند. لباس او و اطفالش مختصر و ارزان است. شوهر معمولاً سالی یک دست لباس می‌پوشد. اجاره‌خانه ناچیزی می‌پردازد. غذای عمده کارگران نان است که در تهران معمولاً به‌نرخ یک سن هشت شاهی (چهار پنس) فروخته می‌شود. گوشت گاو ارزان و در زمستان فراوان است، ولی در فصول دیگر سال، آن را نمی‌خورند بطور کلی، روستاییان ایرانی اگر قدرت خرید هر روزه آنرا نداشته باشند، هفته‌ای سه یا چهار دفعه گوشت می‌خورند.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

در پاییز، گوشت گوسفند را برای مصرف زمستانی نمک می‌زنند. از شیر، پنیر، و برنج بهره کافی دارند. گوشت گوسفند معمولاً به قیمت «گیروانکه» از دو تاسه «پنس» به فروش می‌رسد. برنج بیشتر از هر جنس خوراکی دیگر مطلوب است. سبزیها ارزان و همه نوع آن فراوان است. میوه‌ها و از جمله انگور، توت، خربوزه و هندوانه در ماههای تابستان و پاییز به حد وفور و به قیمت ارزان فروخته می‌شود. شربت‌ها و بستنی در دسترس فقیرترین افراد هست، و رویهمرفته از لحاظ خوراک، وضع کارگر ایرانی در مقام مقایسه با روستاییان اکثر کشورها خیلی مساعد است. در باره اجحاف و ظلمی که ده‌نشینان ایران از ناحیه مأموران دولتی می‌بینند، ویا از طرف اشخاص با نفوذی که از حدود ایشان می‌گذرند، دچار بیعدالتی می‌شوند، مطالب بسیار گفته و نوشته شده است. این وضعی است که در تمام نقاط کشور وجود دارد، و لسی در نواحی مجاور پایتخت، اگر کسی مورد ظلم قرارگیرد، می‌تواند به ارباب خود شکایت کند و در صورت لزوم، به خود شاه (که اخیراً برای دریافت عریضه افراد، ترتیبی داده است) مراجعه نماید. موقعی که فرمانداران و شاهزادگان برای ورود به محل مأموریت خود، همراه عده‌ای سزاحم و زورگو بار سفر می‌بندند، ده‌نشینان و مردم سیراه با انواع صدمه و اجحاف روبرو می-

شوند. وقتی که مردم از عزم ملوکانه برای مسافرت به منطقه‌ای باخبر می‌شوند بجای آنکه این خبر در مردم ایجاد مسرت کند، سبب می‌شود که مردم بینوا مبلغ سرشاری پیشکش به اعلیحضرت تقدیم دارند تا آنها را از این افتخار معاف دارد.

تفریح روستاییان، شرکت در جشنهای سرسوم سالانه است که در جریان آن، همه یا قسمتی از کارها تعطیل می‌شود. جشن نوروز، و جشن جمع آوری خرمن و محصول، و جشنها و اعیاد مذهبی در شمار ایام تفریح و خوشگذرانی روستاییان به‌شمار است. هر دهکده در ایران حماسی دارد که نعمت بزرگی برای اهل ده محسوب می‌شود. در حوالی هرده، یخچالی واقع است. خانه‌های مسکونی ده‌نشینان ایرانی بحد کافی راحت و معمولاً با تمدوقالی مفروش است، و با اسبابی که برای یک زندگی ساده خانوادگی لازم است، مجهز می‌باشد. تمام کارگران مزارع آزادند. برده‌ها فقط به خدمت‌های خانگی اشتغال دارند. کشاورزان وابسته به زمین نیستند و می‌توانند برای کارهایی از دهکده‌ای به ده دیگر روند. در خانه اعیان، عده‌ای نوکر بیکاره و بی‌ثمر، عمر خود را به بطالت می‌گذرانند. این گروه، در افزایش ثروت عمومی، کمترین اثری ندارند.»<sup>۱</sup>

«هو، مخدوما، خیال اولیای دولت علیه این است که روز بروز طوری نشر آثار رأفت و معدلت در آن صفحات بشود که اسپدواری افاغنه آنآ نانا بدالتفات ورأفت اولیای دولت علیه بیشترشده، همگی از روی کمال شوق بدجان و دل، طالب رعیتی و خدمتگزاری این دولت بشوند. این نمی‌شود

**جلوگیری از ستم مالیاتی نسبت به اصناف مشهد در عهد ناصرالدین شاه**

مگر اینکه ببینند حالت رعیت خراسان از آنها بهتر است و با کمال رأفت و انصاف بارعیت آنجا رفتار می‌شود. اما بعد از آنکه ببینند هر روز بر مشکلات رعیت خراسان افزوده می‌شود، و بر خلاف معمول سابق، با آنها رفتار می‌شود، چگونه طالب رعیتی و خدمتگزاری می‌شوند. مثلاً از جمله شنیده‌ام معمول سابق این بوده است که از اصناف مشهد به اصطلاح آنها، سیزده وجوهی مطالبه می‌شده است که دوازده مالیه دیوان بوده است و یکی کلانتری، و لکن اسسال سیزده وجوه را جمع کرده‌اند، و علاوه بر معمول سابق، قرار داده‌اند پانصد تومان دیگر هم کلانتر بگیرد. و معلوم است بعد از آنکه بنا شد بر خلاف سابق رفتار شود، به این مبلغها قناعت نخواهند کرد، و بر اصناف بیچاره تحمیلات مالا یطاق وارد می‌آید، و آوازه این بی اعتدالی که نسبت به اصناف شهر مشهد می‌شود و خارج و داخل می‌شوند، به گوش مردم افغانستان می‌رسد، و باعث وحشت آنها، از اینگونه تحمیلات می‌شود، و با مقصود اولیای دولت علیه منافات دارد... اسسال، بواسطه مقدسه هرات که راه آمد و شد بسته شده بود... به اصناف آنجا خسارت رسیده... اگر رعایتی از احوال آنها نمی‌شود، چرا بر تحمیلات آنها می‌افزایند. خلاصه صریح می‌نویسم که حسب الامر، باید قدغن کنید که کلانتر و غیره دیناری علاوه بر معمول سابق از اصناف آنجا مطالبه نکنند، و همین نوشته مرا خدمت اشرف‌والا، حسام‌السلطنه هم بفرستند که ایشان هم مستحضر شوند، و به قیدسواد، همین نوشته را برای برادر سهربان، قوام‌الدوله هم بفرستند که



رفع اینگونه زیادتیه‌ها شود. زیاده چه نویسد. فی ۱۵ شهر ربیع الثانی ۱۲۷۳، مهر اعتمادالدوله.<sup>۱</sup>  
**قیمت گوشت** در دوره قاجاریه، مسأله نان و گوشت هرچندی یک بار بصورت  
 دلخراشی موجب نگرانی و ناراحتی مردم می‌شد. برای اطلاع  
 خوانندگان، نمونه‌ای از اعلان دولتی را نقل می‌کنیم:

اعلان: به‌عموم اهالی دارالخلافه تهران اظهار می‌دارد، از غره شهر صفراالمظفر  
 ۱۳۲۳، برحسب امر مبارک، گوشت را در ظرف سال، در چهار فصل، به چهار قیمت  
 بدون کم و کسر ابتیاع نمایند؛ سه ماه بهار چارکی یکهزار و چهار صد دینار،  
 سه ماه تابستان یکهزار دینار، سه ماه پاییز یکهزار و دو بیست دینار، سه ماه زمستان  
 یکهزار و ششصد دینار. اگر احدی از قصاب از این قیمت تجاوز نماید، فوراً به اداره  
 بلدیه اطلاع بدهند. - اعتماد السلطنه.<sup>۲</sup>  
[www.Bakhtiarries.com](http://www.Bakhtiarries.com)

«اعلان دولتی: برحسب امر... جهانمطاع... به تمام اهالی  
**اخطار به محترمین** دارالخلافه تهران اعلام می‌شود، از تاریخ انتشار این اعلان، که  
 پنجم شهر رجب المرجب است، لغایت پنجم شعبان، هر کس از عالی ودانی... در انبارها غله  
 و گندم احتکار کرده باشد، باید به میان میدان یا هر محل دیگری در معرض فروش گذارده  
 به قیمت عادلانه روز بفروشند، و هرگاه پس از انقضای مدت یک ماه، کسی غله خود را به میدان  
 نیاورد، و از حکم دولت تمرد کرد، بموجب صورت صحیحی که به دست آمده... که در کجاها  
 غله ذخیره و حبس و احتکار گردیده است... بدون هیچ ملاحظه، انبارها شکافته و غله‌ها را  
 بیرون ریخته، به هر قیمتی که صلاح دانند، خواهند فروخت... کسانی که نان خور دارند، فقط  
 تا مقدار ده خروار آرد، برای مصرف خانه خودشان نگاه دارند، و زاید بر آن را بفروشند تا مورد  
 مواخذه و مجازات و خسران نگردند. پنجم شهر رجب المرجب ۱۳۱۷، اعلان شماره ۴ اخطار  
 به احتکارکنندگان غلات.»<sup>۳</sup>

میرزا آقا خان کرمانی، متفکر نامدار عصر ناصری، در یکی از نامه‌های  
**انتظار میرزا آقاخان**  
**کرمانی** مشروح خود، ضمن توصیف اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران، از  
 فساد خاندان قاجاریه و بعضی از روحانیان منحرف شکایت می‌کند  
 و امیدوار است که طبقه متوسط به پاخیزند و در راه درمان دردها قدمی بردارند.

«باید باطناً قطع نظر از این طایفه قاجاریه و چند نفر ملای نمود، و کاری کرد؛ شاید  
 آن طبایع بکر و دست نخورده و آن خونهای پاکیزه مردم متوسط ملت، از دهاتین و اعیان و  
 نجبابه حرکت بیاید؛ آنها جمیع حرکاتشان تحت غرض است و به هیچ چیزشان اطمینان نیست.»  
 در جریان جنبش مشروطیت آرزوی این آزاد مرد مبارز عملی شد و بازاریان و  
 طبقه متوسط نقش مهمی در استقرار آزادی ایفا کردند.

۱. مجله پرده‌سپهای تاریخی، سال پنجم، شماره ۳، ص ۳۰۴.

۲. مجله پرده‌سپهای تاریخی، سال پنجم، شماره ۱۱، ص ۲۲۶.

وصفی از بازار تهران، «بازار در فصل زمستان گرم و در تابستان خنک است، و محل اجتماع به قلم کنت دوگوبینو قسمت عظیمی از سکنه شهر می باشد. کسبه چهار زانو یا دوزانوری در عهد ناصرالدین شاه قالیبایی که در دکان و حجره خود گسترده اند، نشسته و کالای خود را با سابقه مخصوصی، که ما مغرب زمینها از آنها تقلید کرده و سپس تکمیل کرده ایم، چیده اند، و گاهی عابرین را، دعوت می کنند که از آنها کالا خریداری کنند. انواع و اقسام مردم از بازارها حرکت می کنند و مشغول خرید می باشند. یک قسمت از خریداران زن هستند که مخصوصاً در بازار کفاشها و بزازها زیادتر از جای دیگر دیده می شوند. لوطیها در حالی که کلاه را کج گذاشته و دکمه های پیراهن را گشوده دست را روی قبضه تمه نهاده اند وسط زن و مرد حرکت می کنند، و فروشندگان میوه و کره و پنیر و آجیل، متاع خود را روی الاغهای زیبا و سفید بار کرده با الحان مختلف آواز می خوانند، در طی آواز، محاسن متاع خود را به گوش عابرین می رسانند...

در این هیاهو، نایبانیان و گدایان، اشعار شعرای سلف را با آهنگهای مختلف می خوانند، و نقالان دوره گرد در یک گوشه، با صدای بلند افسانه می گویند، و سیرزها در حالی که قلمدان خود را به پرشال زده اند با سرعت از وسط اجتماع عبور می کنند؛ ولی طولی نمی کشد که یک قطار شتر که از نقاط دوردست کشور آمده در نتیجه برخورد بایک قطار قاطر که از سازندگان وارد شده، راه را بر همگان مسدود می کند... ولی چون در این کشور باستانی، همه کارها در همه وقت راه علاج دارد، نه تنها قطارهای شتر و قاطر می گذرند، بلکه مردم هم از وسط دست و پای آنها عبور می کنند. در خلال این احوال، چانه زدن زنها در مقابل دکانهای بزازی و کفاشی و بحث سیاسیون در داخل حجره راجع به تضمینات دولت و قرض و معامله مردم با یکدیگر و گردش قلیانها و سینیهای چای و دعوت آشپزها از عابرین برای صرف غذا، جلب نظری می کنند. گاهی یک جارچی در گوشه ای از بازار، آخرین اخبار دولتی، و گاهی جارچی دیگری مشخصات کودک گمشده ای را به اطلاع می رساند... همینکه آفتاب غروب کرد، صاحبان دکان و حجره کارها صحبتهای خود را تعطیل می کنند و دکانها را می بندند و به خانه خود مراجعت می کنند...»<sup>۱</sup>

در میان اروپاییان فردریش چارلز نیز شرحی جالب و دلکش در وصف بازارهای ایران نوشته است:

**بازارهای ایران** «بازارهای ایران هنوز مقدار زیادی از جذابیت و فریبندگی خود را حفظ کرده و هنوز زیباترین گوشه زندگی مردم این کشور را تشکیل می دهد... این بازارها، ممکن است شلوغ باشد، ولی هرگز کسل کننده نیست؛ و صرف نظر از انداختن اخلاط سینه و خارج ساختن صداهایی پس از نوشیدن چای زیاد، می توان آن را یکی از مطبوعترین و وسیعترین باشگاههای جهان خواند. هیچ چیز ملال آور در این بازارها یافت نمی شود، و اخبار در اندک مدت در آن پخش می گردد... دکانداران مزاحم رهگذران نمی شوند. ایرانیان سؤدب، فقط به انداختن یک نگاه پنهانی به خارجیان اکتفا می کنند... هرگز مانند فروشندگان قاهره و استانبول، که سیاحان، آنها را بد عادت کرده اند، آستین کت شما را



نمی‌چسبند. به همان اندازه که ادب و تواضع ایرانیان معروف است، گستاخی و خودنمایی فروشندگان قاهره و استانبول شهرت دارد... [www.Bakhtiarries.com](http://www.Bakhtiarries.com)

بازار روی هم رفته، یک شهر سقف‌بدون نقشه را تشکیل می‌دهد به استثنای متکدیانی که دائماً ناله می‌کنند و می‌توان آنها را زنبورهای بازار نامید. کمتر کسی در بازار یافت می‌شود که حتی به نظر غمگین بیاید. بازرگانان از چانه‌زدن، که آن را به صورت یک هنر ظریف در آورده‌اند، لذت می‌برند. در فاصله معاملات، هنوز مانند دوران قدیم یعنی ۲۵۰ سال قبل که شاردن از بازارهای ایران دیدن کرد، قلیان پیرآتش بین کسبه دست به دست می‌گردد... روی هم رفته پیشه‌وران هستند که قسمت عمده کارها را انجام می‌دهند، و آنها آنقدر استطاعت ندارند که بتوانند دائماً قلیان بکشند... بطور کلی، بلافاصله پس از طلوع آفتاب... کار شروع می‌شود و تا هنگامی که روشنایی روز مبدل به تاریکی می‌شود... به کار اشتغال دارند...

در فصل زمستان، هوای بازار به نسبت گرم و در تابستان سرد می‌باشد؛ چنانکه اگر پیش از این رعایت اصول بهداشت بشود و میزان دستمزد بالا رود و از روشنایی و نور خورشید بیشتر استفاده شود و ساعات فراغت کسبه نیز افزایش یابد این تصور برای انسان پیش می‌آید که پیشه‌وران بازارها از کارگران کارگاه‌های مغرب‌زمین که با ماشین کار می‌کنند.. با نشاط‌تر و خوشحالت‌ترند... هنگام ظهر موقعی که صدای اذان از مناره‌های مساجد نزدیک بلند می‌شود... پسر بچه‌های پنج شش ساله در آستانه دکان پدر یا کارفرمای خود می‌ایستند و با صدای زیر و جیغ مانند، اذان ظهر می‌گویند. این صدا، آبیخته باصدا صدای دیگر، از قبیل صدای سندان آهنگران، چکش مسگران، و نقره‌سازان و ناله گدایان، عرعرخران و غرش اعتراض‌آمیز شتران...

آهنگ مطبوع و سوزونی به وجود می‌آورد...»<sup>۱</sup>

میرزا حسین خان در کتاب جغرافیای اصفهان تا حدی بتفصیل، از

تنوع پیشه‌ها و وضع  
پیشه‌وران در عهد  
قاجاریه

تنوع پیشه‌ها و کسبه‌ها، در عهد ناصرالدین شاه، سخن می‌گوید و

می‌نویسد: «انواع اصناف زیاد بودند، تفصیل و تحریر اساسی متوسط

آنها موجب تطویل می‌شد؛ محض اطلاع از کسب و کار و متاع ولایت

در هر صنف... به ذکر جماعت اصناف و حاصل صنعت آنها اکتفا نموده تا ضمناً صنایع و متاعی که در این بلاد است تماماً مشخص شود.»

سپس در نوع ۲۲ از جماعت «صباغ قدک» نام می‌برد و می‌گوید: «این جماعت سابقاً

صنف بزرگی بودند و اکنون نیز بازار بزرگی دارند مشتمل بر ۱۳۶ باب دکان، و هر دکانی

بقدر یک خانه بزرگ، عرصه و اعیان دارد» عمارات پاکیزه و باصفا جهت نشیمن و خوابگاه

زمستانه و تابستانه و حوضها و دستکها و چاهها و منابعها و دستگاههای صباغی و دقایی برای

آنها ساخته‌اند...»

در نوع ۲۳، مؤلف از جماعت قناد گفتگو می‌کند و می‌نویسد: شیرینیهای ممتاز را با

قند ارس «روسی» درست می‌کنند، و شیرینیهایی که با شکر دست می‌شود متوسط است، و غالباً

طبقه میان حال و رعایا خریدارانند. سپس از ارزش گز اصفهان و گز انگبین این شهر سخن می گوید و می نویسد: «خوانسار و گلپایگان و بروجرد و بعضی بلاد دیگر گز دارد، ولی به پایه گزدالان کوه اصفهان نمی رسد...»

در نوع ۲۴، مؤلف از جماعت عطار و در نوع ۲۵، از جماعت چیت ساز نام می برد و می نویسد که سابقاً این گروه بسیار بود و کالای آنها خریدار بسیار داشت. قلمکار «قلم زره» بسیار ممتاز بود، چون خریدار نداشت متروک شد. در اصفهان عهد ناصرالدین شاه، ۲۸۴ باب دکان و حجره و کارخانه در اختیار این صنف بود، ولی اخیراً کالای فرنگی سبب شده که بازار این گروه بشکند، و حالیه جزئی از این گروه باقی نمانده اند.

در نوع ۲۶، از جماعت علاقه بند نام می برد و می گوید: دکانین علاقه بندی در بازار و محلات شهر پراکنده است، در نوع ۲۷، از جماعت فخار سخن می گوید و می نویسد که اینان سه گروهند: عده ای آجر و آهک و گچ دارند، جمعی دیگر کوزه گری می کنند و تنگ و کوزه و قدح و دیزی و سایر ظروف می سازند، و سوم گروه کاشی پزان که اکنون بسیار کم شده اند. سپس می نویسد که کاشیهای قدیم سرتبه چینیهای فغوری را دارند، و اکنون هم اگر سرب و مشوق باشد می توانند مانند گذشته کاشیهای ممتاز بسازند. در پایان می گوید: اکنون کاشیهای قدیمی را روسها می خرند و جماعتی کم کم به سرعت کاشیهای مساجد و مدارس پرداخته اند.

در نوع ۲۸، از جماعت بزاز دکاندار، و در نوع ۲۹، از جماعت بزاز دوره گرد که کالای خود را به دوش می کشند نام می برد. در نوع ۳۰، از جماعت حدادسقط و حداد خورده یاد می کند، و می نویسد: «ستاعشان آهن آلات است، از قبیل بیل و کلنگ و خیش و واز و زبر و سه پایه و انبر و منقل و میخ و سیخ و اسنالهها. کار آهنش را اینها می کنند و عمل خشکه بندی هر کدام داشته باشد.»

در نوع ۳۱، نویسنده از جماعت پیله ورن نام می برد و در وصف آنان می گوید: اشخاصی هستند که اسباب عطاری و قند و چای و اشیاء متفرقه را به دهات بلوکات و توابع و طوایف ایلات برای فروش می برند. در نوع ۳۲، نویسنده کتاب از جماعت عصار و روغن سخن می گوید و می نویسد: «سنگ عصارخانه آنها، روغن چراغ می گیرد. از قدیم، عصارخانه روغنگیری در این ولایت (اصفهان) بسیار بوده، و الان قریب ثلث آنها باقی است... عظمت بناهای عصارخانه های اصفهان و استحکام آلات قوی هیکل منصوبه و مخصوصه به آنها خیلی غرابت دارد. با این وضع و کیفیت، عصارخانه منحصر است به اصفهان و در سایر نقاط ایران یافت نمی شود.»

سپس، نویسنده از چوب چنارهای دویست ساله و سنگهای گرانی که در بنای عصارخانه به کار می رود، و دیوارهای عریض و مرتفع آن سخن می گوید و می نویسد: «از کرچک و کهکج و بزرک و کافشه و غیره که تخمشان مصرف ندارد با فشار بسیار روغن می گیرند، بنحوی که در یک خروار آنها ده بشقال روغن باقی نمی گذارند.» سپس از جماعت عصار ارده سخن می گوید که کنجد و هسته های تنده هلو و زردآلورا شیرین کرده نرم می ساینند و از آنها آرده شیر و حلوا آرده می سازند.



## عصارخانه

از دیرباز در ایران برای روغن کشی، کارخانه‌ها و عصارخانه‌هایی وجود داشت که کمیت و کیفیت آنها مبین اوضاع اقتصادی و وضع کشاورزی آن منطقه بود؛ چنانکه در اصفهان، روزگاری هفده عصارخانه بود و در حال حاضر چهار عصارخانه باقی‌مانده است. از این کارخانه‌های روغن کشی، غیر از روغنهای نباتی که برای خوراک مورد استفاده مردم قرار می‌گرفت، روغن چراغ نیز برای مبارزه با تاریکی به دست می‌آمد؛ چنانکه صائب می‌گوید:

www.Bakhtiaries.com

آب در روغن چوریزد ناله خیزد از چراغ  
ابتدایترین دستگاه روغنگیری شامل دو سنگ «بزرگتر» و «کوچکتر» بود که بوسیله گاو یا شتر به گردش در می‌آمد، و تنها برای گرفتن روغن کرچک و بزرک به کار می‌رفت. ولی عصارخانه‌های بزرگ بنایی بود دو طبقه از سنگ و آجر و آهک که در داخل آن دو سنگ بزرگ بدور بود، و در میان یکی از سنگها سوراخی تعبیه کرده بودند که نیز چوبی استوانه‌ای شکل را در آن جا داده بودند و بوسیله شتر یا گاو عصارای سنگها به گردش در می‌آمد، و عمل خمیر کردن دانه‌ها و روغن‌کشی را انجام می‌داد. سپس نویسنده از جماعت حکاک، سیمکش، زرکش و زری باف، نقه‌دوز، قلاب‌دوز، خیاط و لندره‌دوز، کلاه‌دوز، کلیچه‌دوز، خزدوز، پوستین‌دوز، گرجی‌دوز (نوعی کفش) ارسی‌دوز، چرسی‌دوز، چکمه‌دوز، ساگردوز سخن می‌گوید.

بعد، از جماعت نقش‌دوزان، که کاری ظریف و گرانبها انجام می‌دادند و حاصل کار آنها در ایران و خارج ایران خریدار داشت، به نیکویی یاد می‌کند. سپس، از پنبه‌دوزان، مقواسازان، قلمدان‌سازان، و جماعت قداره‌ساز، تفتنگ‌ساز، قیچی‌ساز، چاقوساز، و معمار و بنا و جماعت کرایه‌کش (که حمل اجناس مختلف را به عهده می‌گرفتند)، بعد، از بلور فروش، چینی فروش، سیوه‌فروش و سبزی‌فروش، دستفروش، کرباس‌فروش، کتابفروش، فرش فروش، بوریاباف، صراف، صحاف، نعلبند، و انواع و اقسام پیشه‌هایی که حدود یک قرن پیش در ایران معمول بود، با اندکی تفصیل یاد می‌کند.<sup>۲</sup> بطور کلی مطالعات و تحقیقات مؤلف این کتاب در مورد کسبه و پیشه‌وران بسیار جالب و سودمند است.

در نوع ۲۴ نویسنده از جماعت حمصی نام می‌برد و می‌نویسد: «در اصفهان نخودبریز صنف بزرگی است، و متاعشان در بلده و بلوکات و توابع بلد به کار می‌رود، و نخودچی دوآتشه این ولایت بسیار ممتاز است.

در نوع ۳۵، از جماعت حکاک اسم می‌برد و می‌گوید: سابقاً کار این گروه رواجی تمام داشت و مصنوعات آنها به روم و مصر و هندوستان می‌رفت، ولی امروز کارشان رو به کساد شده است. در نوع ۳۶، از جماعت خراط بحث می‌کند و می‌نویسد: غیر از میانه غلیان، که مخصوصاً در رشت بهتر می‌سازند، سایر خراطیها را در اصفهان خوبتر از سایر بلاد دیگر می‌کنند، و غالب خراطان اصفهانی الان در تهران کار می‌کنند.

در نوع ۳۷، از جماعت سیمکش نام می‌برد و می‌نویسد: سابق که پارچه‌های تقدم

دوزی و غیره زیاد بوده و ریشه‌های گلابتون و پارچه‌های «دهیک دوز» و اسال اینها رواج داشت نخ طلا و نقره را با هم کار می‌کردند، سیمکشی بسیار بود و حال کم است.

در نوع ۳۸، به جماعت زرکش اشاره می‌کند و می‌نویسد: پیش‌که زری بافت عظم داشت، زرکش هم با منزلت بود. هنر زرکشی از صنعت‌های خوب اصفهان است، دستگاه با حکمت و اسباب دقیق دارد، دقت را قدیم به جایی رسانده بودند که از یک مثقال طلا هزار و دو بیست زرع نخ گلابتون درست می‌کردند، الان هم ششوق داشته باشند میسر می‌شود.

نویسنده کتاب در نوع ۳۹، از جماعت ذری باف اسم می‌برد و می‌گوید: زری از پارچه‌های مرغوب ایران و مخصوص طبقه ممتاز بود. سپس، از زری‌های عهد شاه‌عباس و ظرافت و زیبایی آنها سخن می‌گوید و می‌نویسد: حالا این صنعت رو به فراموشی نهاده است. در نوع ۴۰، از جماعت گلابتون دوز اسم می‌برد و می‌نویسد: سابقاً این هنر خریدار داشت و حالا بسیار کم- خریدار است. در نوع ۴۱، از جماعت نقره دوز اسم می‌برد و می‌گوید: سابقاً این هنر بسیار مورد توجه بود و بسیاری از زنان، نقره دوزی می‌کردند، به این ترتیب که نخست نقاشان روی پارچه طرح آمیزیه‌های خوب می‌کردند، بعد نقره دوزها روی طرحها را می‌دوختند.

در نوع ۴۲، از جماعت قلاب دوز، و در نوع ۴۳، از جماعت خیاط بازادی، یعنی کسانی که پارچه را از مردم می‌گیرند و در بازار می‌برند و می‌دوزند، اسم می‌برد، و در نوع ۴۵، می‌نویسد: جماعت لنده دوز فقط ماهوت و برک را می‌دوزند. در نوع ۴۶، از جماعت کلاه دوز که بازار مخصوصی دارند اسم می‌برد. در نوع ۴۷، جماعت کلیچه دوز را اسم می‌برد که کلیچه پوستی می‌دوزند.

در نوع ۴۸ تا ۵۵ از گروهها و جماعات کوچکی که به کار خرد دوزی، پوستین دوزی، گرجی دوزی (نوعی کفش)، ارسی دوزی، چرمی دوزی (مقصود کفش چرمی است) چکمه دوزی، ساگردوزی (مقصود کفش ساغری است) سخن می‌گوید.

در نوع ۵۶، از جماعت نقش دوز اسم می‌برد. به این ترتیب که هنرمندان روی قدک یا چلوار نقاشی می‌کردند. سپس زنان و مردان به کار نقش دوزی می‌پرداختند، و متن آنها را با سوزن از ابریشم و ریسمان و غیره نقش می‌دوختند. يك طاقه آنها از شش هفت تومان الی چهل تومان قیمت داشت، و شصت هفتاد سال کار می‌کرد، و برای شلوار و پوشش طاقچه و قنداق اطفال و پشتیهای بالای اتاق از آن استفاده می‌شد، و در ایران و خارج از ایران خریدار داشت.

در نوع ۵۷، از جماعت دهیک دوز اسم می‌برد که روی پارچه‌های حریر و غیره را ده یک گلابتون دوزی می‌کردند. در نوع ۵۸، با نام جماعت پولک دوز روبرو می‌شویم که روی پارچه‌ها را با پولکهای طلا پولک دوزی می‌نمودند که مخصوص زنان طبقه ممتاز بود. در نوع ۵۹ تا ۶۴، از گروههای کوچکی اسم می‌برد که کارشان کلیچه دوزی روی عرقچین، سکه-دوزی برای روینده زنان، و چادر دوزی و پاره دوزی (مقصود پینه دوزی است) بود.

دیگر جماعت مقوماساز که مقوای قلمدان و قاب آینه درست می‌کردند، و نقاشان زبر- دست روی آنها کار می‌کردند. دیگر، جماعت شمشیر ساز، قبه ساز، و قداره ساز، و تنگساز، که



تفنگهای خوب برای اشراف درست می کردند. دیگر جماعت چخماق ساز که مدتها کارشان رواج داشت. دیگر جماعت صندوق ساز که صندوقهای بزرگ و کوچک می ساختند که روکش آنها حلیبهای مشجر بود. و دیگر جماعت مجری ساز، قوطی ساز، حلبی ساز، نی پیچ ساز، قلیان، زده ساز، و جماعت کلاخود و چهارآینه ساز و جماعت کمان ساز و جماعت قیچی ساز که قیچیهای زنازه و سردانه می ساختند و گروهی که مقرض قلمدان از آهن یا از فولاد می ساختند. دیگر جماعت آینه ساز که آینه هایی را که از حلب و سایر نقاط می آوردند، جیوه و قاب می کردند و می فروختند و آماده می کردند. دیگر جماعت چاقو ساز که چاقوهای دسته شاخی برای سیوه خوری و تراشیدن قلم و غیره آماده می کردند. دیگر جماعت بساط انداز و جماعت شال انداز که برنج سفید کرده می خریدند و می فروختند و جماعت سمسار و نجاد و گروه حجدان که روی سبک نازک کار می کردند. دیگر جماعت بنکداز که در دالان کاروانسراها اسباب عطاری می فروختند. دیگر جماعت معمار، دیگر گروه بنایان که دو دسته بودند: سفت کار و نازک کار. گروه اخیر در گچ کاری و مقرنس و گچ بری تسلط داشتند. دیگر جماعت نقاش و مذهب کار و مهره کش که بعضی کاغذ و گروهی قلمکار راهبره می کردند. دیگر، جماعت طبق کش که برده می قوی هیکل بودند و شغلشان طبق کشی بود که در حقیقت نوعی حمالی است. استادان این کار، گاهی فی المثل سه طبق بسپار بزرگ قوت به وزن ۸۰ من تبریز روی هم می گذاشتند و با سر خود، از محلی به محل دیگر می بردند. دیگر جماعت کرایه کش که اجناس مختلف را با چهار پایان حمل و نقل می کردند. دیگر، جماعت چرخ کش که سسهای ساخته را در زیر چرخ، جلا و صفا می دادند. دیگر، جماعت قالب تراش که سبب کاری می کردند.

جماعت بلوفروش و چینی فروش و میوه فروش و سبزی فروش و چغندر فروش و زردک فروش و لبوفروش و خشکه بادفروش، جماعت کهنه فروش (برای طبقه فقیر)، جماعت دستفروش که بیشتر در دوشنبه بازار و جمعه بازار، کالاهای خود را در معرض فروش قرار می دادند. دیگر، جماعت کرباس فروش، تنباکوفروش، تریاکفروش، کتابفروش، فرش فروش، دوخته فروش، و کوزه فروش و خرازی فروش.

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

اخرامی باف که احراییهای روی فرشی بسیار خوب و بادوام می بافند. جماعت بودیا - باف که برای مساجد و مدارس و غالب فقرا بوریا می بافند، و جماعت حصیر باف جزو این گروهند. دیگر جماعت پیژدباف که دور کپها و قرابه ها را پیژ می گیرند و جماعت صراف که در نقاط مختلف شهر، دکا کینی در اختیار دارند. جماعت صحاف که کتب نفیسه را صحافی و کاغذها را حاشیه می کردند و برای آنها جلدها و جزو کشها و جزودانها و شیرازه بندی مرغوب می کردند. با پیدا شدن چاپ و باسمه، صنف سزبور روبه کساد می نهاد.

دیگر، جماعت فذاف که وابسته به نساج است. دیگر، اکاف که پالان دوزی می کنند. دیگر، جماعت لواف که قاتمه و طناب می بافند. دیگر، جماعت علاف و دیگر جماعت (صاف که کارشان گیوه فروشی و ساختن گیوه های نازک نظریف بود که نوع اعلای آن جفتی سه تومان ارزش داشت. دیگر، جماعت محاف که کارشان میوه فروشی بود؛ غالباً میوه درختان را اجاره می کردند، مقداری از آنها را تازه می فروختند و بعضیها را که سمن بود، خشک می کردند و

به خشکه بارفروش می فروختند، بعضیها را انبار می کردند و در زمستان تا بعد از عید نوروز به مصرف می رسانیدند.

دیگر، جماعت نعلبند که برای چهارپایان نعل درست می کردند، و گروه نعلیچه گر که برای آدمیان نعل کفش درست می کردند. دیگر، جماعت زرگر، دیگر جماعت نقاش زرگر که روی استخوانهای عاج و شیرماهی را کنده کاری و منبت می کردند. دیگر، جماعت شیشه گر که دوکارخانه، در اصفهان داشتند و مردنگی، لاله و قلیان می ساختند، و مصنوعات آنها از دور با کار فرنگی فرقی نداشت.

جماعت کاغذگر که در اصفهان، دستگاهها، حوضها، و عدهای کارگر داشتند، و انواع و اقسام کاغذ درست می کردند. دیگر، جماعت قفلگر که قفسازی می کردند و قفلهای قلوهای در میان پیچ و قفل مجری و قوطی و صندوق می ساختند. دیگر، جماعت فولادگر که بعضی اسباب فولادی، نظیر سر قلیان و کومک شمشیر و کلاه خود و غیره می سازند. دیگر، جماعت دواتگر، که سماور و سایر ظروف می سازند. دیگر، جماعت سوزنگر و کاردگر که سوزن و کارد می سازند. دیگر، جماعت نشاسته گر که از گندم نشاسته می سازند. دیگر، جماعت دیکته گر که جام آبخوری و زنگ قاطری و شتری درست می کنند. دیگر، جماعت ذوگر و جماعت مسگر که در نقاط مختلف شهر دکانی ندارند. جماعت صفاد، که مسهای تازه را سفید می کنند، و جمعی دیگر مسهای کهنه را.

جماعت منبت کار که روی ظروف طلا و نقره و برنج منبت کاری می کنند. دیگر، جماعت سنباده کار که بلور، چینی و جواهرات را با چرخ سنباده می تراشند. جماعت ابریشم کار، که ابریشم را صاف می کنند و به دست شعریاف و علاقه بند و غیره می دهند. جماعت سراج، که کارشان تهیه زین و یراق اسبهاست. جماعت دلودوز، که دلو چرمی برای بیرون کشیدن آب از چاه می دوزند.

در نوع ۶۰، از جماعت نساج سخن رفته و در باره سرگذشت آنان، چنین آمده است: «سابق که پارچه های فرنگی شایع نبود، از اعلی و ادنی حتی ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان عظام، قدک پوش بودند. بدین جهت، قدکهای بسیار ممتاز خوب، از هشت چله الی سی چله، در اصفهان می یافتند که پودونون هر دو ریسمان اصفهانی رشته بود. رنگهای پخته صباغی اصفهان را هم که بر آن می افزودند، نزاکتی پیدا می نمود. مانند دارایی در کمال لطف هر چه استعمال بیش می شد از شقیق مثل کشک به هم می سایید و مانند ماهوت، کرک می انداخت و هر قدر رشته می شد، کرکش زیادتیر و رنگش روشنتر می گردید. فقرا دو سال و سه سال به یک قبا اکتفا می کردند. کدام پارچه فرنگی است که به یک تشویه شقیق و رنگ آن از میان نرود؟ چندین سال است پارچه های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان رواج گرفته.

هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هر کدام به نظرها تازگی داشته، مردم ایران جسم و جان خود را دهاکرده و دنبال رنگ و سوی دیگران رفتند، و در واقع، در این مرحله به ضررها رسیدند. ریسنده های ریسمانها، از کار عاری، و به ترتیب تلف و تمام شدند. روسیه دست از خرید کشید... در صنف نساج شکست کلی رسید... عشر اصناف این شهر نساج بود که خمس آن



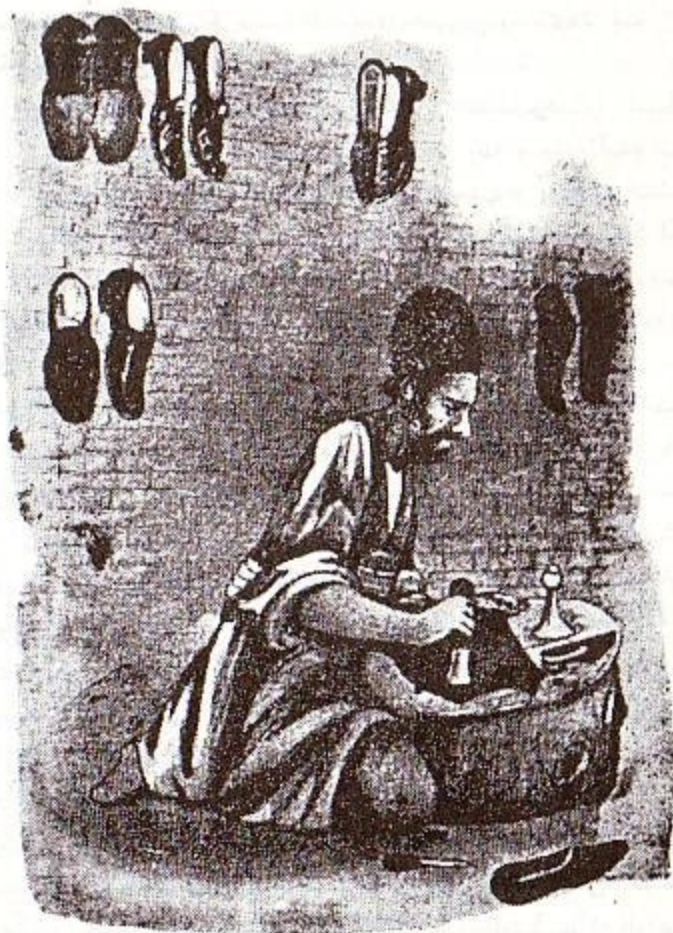
باقی نیست. تقریباً نیم عشر از زنان این شهر بیوه زن بیکس یتیم دار بودند و با ریسمان ریزی صغیر کبیر می کردند، و همگی ساقط شدند. همچنین اصناف بزرگ دیگر، مانند صباغ و نداد و عمله گازرخانه که بسته و پیوسته به این صنف بودند بیشترشان از میان رفتند. سایر اصناف خلایق را هم از پرتو این شکستگی، ضررها رسید؛ بخصوص رعایای دهات را از بی تسعیری جوزق، به همه اجناسشان زیان آمد...

چو عضوی به درد آورد روزگار  
دگر عضوها را نماند قرار  
در نوع ۶۶، از مختصات جماعت شعرباف سخن رفته و چنین آمده است: این صنف ابریشم کارند و قریب صنف نساج، که ریسمان کارند، جمعیت و دستگاه داشتند، و فوایدشان هم کمتر از نساج نبود. آنچه در باره نساج نوشته شد در حق اینها هم موجود است... در عهد خاقان مغفور ۱۲۵۰ دستگاه بود، در عهد شاهنشاه مبرور، ۴۶۰. اوایل آن دولت جاوید مدت ۲۴. و حال رسیده است به دوازده کارخانه. باین بیان نویسنده از حمله استعماری غرب به ایران شکایت می کند.

www.Bakhtiaries.com

از نوع ۶۷ به بعد، نویسنده از پیشه‌وران جزء نظیر جماعت چادش‌باف که چادر سر زنانه ابریشمی می‌بافند، و جماعت مشک‌باف که دستمال‌های بزرگ مشک‌ی ابریشمی بجهت چهارقد سر زنها می‌بافند، و جماعت جهل‌باف که یراق زنانه درست می‌کنند، و جماعت زنجیرباف که زنجیره گلابتون جهت لباس زنانه می‌بافند و جماعت لنگ‌باف که لنگ‌های ریسمانی برای حماسها، می‌بافند و جماعت عبا‌باف و جماعت تریاک‌مال و نم‌مال و خشت‌مال و دلال نام می‌برد. جماعت دلال چهار نوعند: دلال چهارپایان، دلال سیوه، دلال مال‌التجاره، و دلال تریاک. دیگر، جماعت حمل، و جماعت مکادی که قاطر و الاغ و شتر دارند. جماعت کازر که پارچه‌ها را در کنار رودخانه می‌شویند. جماعت طحان که آسیاب‌های بسیار در این شهر دارند؛ هم آبی، هم شتری، هم قاطری و هم دستی و هم پایی که تابع گردش آب است. به علت ناامنی، بعضیها آسیاب‌های دستی یا پایی در منزل درست می‌کردند که حاجت به بیرون رفتن نباشد. دیگر، جماعت ضباغ ریسمان و صباغ ابریشم و جماعت دباغ که پوست گوسفند را دباغی می‌کنند، دیگر، جماعت قصاب و جماعت شماعی و بقال و خباز شامل دکاندار و عمله باربر، خمیرگیر، چانه‌گیر، شاطر، ترازودار و غیره. جماعت کبابی، جماعت آشپز که انواع مختلف دارد. دیگر، جماعت شیره‌پز که انگور را تبدیل به شیره می‌کنند. دیگر، جماعت بریانی و حلیم‌پز که در رزستانها به این کار می‌پردازند. جماعت عدس‌پز و عدس فروش. دیگر، جماعت آب‌بند که فرلی و فالوده و شیر برنج و اقسام بستنی درست می‌کردند. دیگر جماعت سقا که مثل غلیان فروشها و جماعت طبق به‌سر و چای فروشها، با دوره‌گردی کالای خود را می‌فروشد. دیگر، جماعت الاغ‌داد که میوه یا چیزهایی دیگر را روی الاغ می‌گذارند و دوره می‌گردند. دیگر، جماعت عطانی که چینی کهنه، پلاس و لباس کهنه و شیشه خرده و غیره را با سوزن سنجاق و لندران و غیره معاوضه می‌کنند و بعد، این کالاها را مندرس و متنوع را جور کرده می‌فروشند. دیگر، جماعت چرخ‌تاب و زه‌تاب و حمامی و جامه‌داد و دلالا و سایر عملجات حمام و جماعت کناس و جماعت تخمه‌پرچین که تخمه‌هلو، هندوانه و غیره را از کوچه و بازار جمع می‌کنند.

دیگر، جماعت عمله بنا و هیزم شکن. جماعت کلوا بند که ظروف شکسته را بست می زنند. دیگر، جماعت دالان دار، کاروانسرا و خدام مساجد و مدارس و نوکرهای منازل و جماعت غلام و کنیز. دیگر، جماعت ضباط وجوهات و مستغلات ضابطی و عمله جات که در کار اخذ مالیات



دکان کفافی از سفرنامه (هانری رنه دالماتی)

مداخله داشتند، و جعلگی تحت نظر و اختیار «سعیر» کار می کردند. دیگر جماعت اجزا و عمله داروغگی. دیگر، جماعت اهل طرب و عمله نقاده خانه از رقاص و سازنده. دیگر، جماعت سرایداران عمارات دیوانی. دیگر، جماعت مستوفیان و منشیان دیوانی و عمال.»<sup>۱</sup>

«اصناف مجموع دسته های مجزا و مستقل شامل تمام پیشه وران و صنعتگرانی است که در هر شهر دارای شغل و پیشه واحدی بوده اند. شروع تشکیلات اصناف را در اسلام، بعضی از اهل تحقیق به عهد «قراسطه» مربوط دانسته اند، و برخی راجع به ادوار قبل از اسلام شمرده اند. این تشکیلات

### نظری به وضع اصناف در طول تاریخ

۱. تلخیص از: جغرافیای اصفهان، پیشین، ص ۶۶ تا ۱۲۷.



با دستگاه فتوت و طریقه « جوانمردان » از خیلی قدیم ارتباط داشته است. از قدیمیترین مواضعی که به وجود اصناف و طبقات آنها اشارت رفته است، رسائل اخوان الصفاست. به اقتضای رسوم فتوت و جوانمردی، افراد هر صنف از قدیم در غم و شادی یکدیگر شریک بوده‌اند؛ مثلاً در مراسم عروسی و تعزیه اعضای صنف، همدردی و همکاری جوانمردانه در حق یکدیگر روا می‌داشتند. هر صنفی نسبت به صنف دیگر، نوعی رقابت و همچشمی داشته است. مطابق نقل ابن بطوطه، در شیراز و اصفهان بین صنوف اختلاف و رقابت وجود داشته. در عهد صفویه و قاجاریه، هر یک از صنوف رئیسی داشتند که او را کدخدا، یا «باشی» می‌نامیدند، و غالباً بطور انتخابی و گاه بطور ارثی تعیین می‌شد، و او به کمک ریش سفیدان صنف، در توزیع مالیات و رفع اختلافات جزئی و عادی بین افراد صنف اهتمام می‌نمود. عضویت در هر صنف غالباً سوگول به طلی دوره شاگری و نیل به مرحله استادی در صنعت و پیشه خاص آن صنف بود، و گاه با گذراندن امتحان و دادن ولیمه، انجام می‌شد. عضویت در بعضی اصناف؛ مثلاً قصاب و قناد و ارسی دوز در اصفهان، جز با رضایت اکثریت افراد یا ریش سفیدان صنف و یا خریدن حق بلیجه یکی از اعضای صنف ممکن نبود.

در عهد صفویه، غالب اصناف ناگزیر بودند مدت یا نوبت معینی، برای سلطان به بیکاری پردازند. شاردن می‌نویسد: آنهایی که از بیکاری معاف بودند، در عوض وجهی به نام خرج شاه می‌پرداخته‌اند. با این حال، در عهد صفویه، بعضی اصناف، مانند طبیب، غسال، گورکن، مطرب، حماسی، سلمانی، حجام، ماما، روضه‌خوان، سرکه‌گیر، و درویش از تأدیبه مالیات معاف بودند. اصناف در اجرای مراسم عید قربان و اقامه تعزیه عاشورا و تشکیل تکیه‌ها همکاری مؤثر داشتند.

www.Bakhtiaries.com

در انقلاب مشروطیت، اصناف تهران و ولایات از عوامل بسیار مؤثر بودند، و انجمن اصناف تهران که از قریب ۷۰ صنف مختلف (مانند خباز، آهنگر، زرگر، نجار، خیاط، خراط، براز، رفوگر، عبادوز، قلاب‌دوز، شیشه‌بر، حلبی‌ساز، بلورفروش، دواتگر، قصاب، دباغ، سرخ‌فروش، بقال، آجیل‌فروش، علاف، رزاز، علاقه‌بند، یراق‌باف، یراق‌دوز، سقنی، معمار، فخار، تیرفروش، کاشی‌پز، کوزه‌فروش، نعل‌بند، عطار، سقزفروش، نفتی، صابون‌فروش، کفش‌دوز، پاره‌دوز، گیوه‌دوز، جوراب‌دوز، کلاه‌دوز، کلاه‌سال، پوست‌دوز، چادردوز، کبابی، کله‌پز، آشپز، خرازی‌فروش، ساعت‌ساز، یخدان‌ساز، سراج، کالسکه‌ساز، قدارساز، لباف، ترکش‌دوز، پالان‌دوز، عصار، شمع، صحاف، کتابفروش، کاغذفروش، کهنه‌فروش، مذهب، تفنگ‌ساز، مسگر، ریخته‌گر، حلاج، سمسار، لعاف‌دوز، کهنه‌دوز، قهوه‌چی، حماسی، سلمانی، میراب، آب‌بند، یخچالی) تشکیل می‌یافت در مبارزه با استبداد و مطالبه مشروطیت و مجلس عدالت به همراهی و پشتیبانی علمای آزادپنجه تهران، مجاهدت بسیار کرد و در تحصن سفارت انگلیس، پیمان دسته‌جمعی به ادامه مبارزه، امضا کردند. در مجلس اول، که انتخابات صنفی بود نیز وکلای سبرز و شجاع و دلسوز و ساده‌ای از بین ریش سفیدان اصناف به مجلس آمدند که از آن میان، نام شهدی باقر بقال و میرزا محمود کتابفروش و آقا سیدحسین چراغچی معروف به مدیر الاسلام در خور ذکر است.